

آنگاه

شماره پنجم

مردادماه

۱۳۵۴

سال پنجاه و هفتم

دوره - چهل و چهارم

شماره - ۵

تأسیس بهمن ماه - ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی - نسیم)

(دبیر اول : محمد وحید دستگردی)

عبدالحسین حمزای

سفیر شاهنشاهی ایران در ژاپن

ایمان امیدگاه بشریت

و حلقه پیوستگی نسلها

شب ششم مارس ۱۹۷۵ در توکیو با Daisaku Ikeda رئیس پرتوان و متنفذ و دل آگاه فرقه بودائی Soka Gakkai فرصت دیداری دست داد بس پر بار و سرشار. در صحبتی که در حین صرف شام میان ما رفت از مقوله های متنوع گفتگوشد، دامنه سخن بسیار چیزها را از قلمرو نفوذ و گسترش برق آسای این فرقه بودائی که اکنون متجاوز از ۲۷ میلیون پیرو در ژاپن دارد تا معتقدات و عوالم معنوی این آئین و صلح جهانی و آموزش

و پرورش فراگرفت و سعی در شکافتن کنه تفکرواندیشه شد. گفته‌های «ایکدا» همه نغزو پرمغز، ساده و روان و بی‌ریا و پیرایه و مآلاً نافذ بود.

در برابر این پرسش که «بودائیسیم ایمان را چگونه معنی می‌کنند؟» اندیشیده گفت ایمان امیدگاه بشریت و حلقه پیوستگی نسلها شمرده میشود و نکته ایست بس دقیق و شایسته آنکه با تأمل و مجالی کافی شرحی وافی در اینباره نوشته شود. آنچه در زیر می‌آید ترجمه نوشته ایست که رئیس فرقه بودائی پس از یک هفته از آن شب فراموش نشدنی برایم فرستاد.

ترجمه

پاسخ رئیس فرقه بودائی THE SOKA GAKKAI
آقای DAISAKU IKEDA به آقای عبدالحسین حمزوی
که «بودائیسیم ایمان را چگونه معنی می‌کنند؟»

معنی «ایمان» در بودائیسیم

اعتقاد یعنی باز بستن زندگی کسی به چیزی.

از زمان Sakyamuni بودا درهند، بودائیان معتقدات خود را با واژه سانسکریت «نماز» (Namas) یا مرادف آن در دیگر زبانها می‌پرستیدند. Chih-i، عالم بزرگ بودائی چینی که به T'ueb-t'ai کبیرهم معروف است «نماز» را به باز بستن زندگی کسی به شخصی یا چیزی تعبیر کرد. بعبارت دیگر، «نماز» یعنی وقف بالتمام جسم و فکر شخص به آنچه که انسان بدان اعتقاد کامل دارد.

بطور کلی، مردم ممکن است زندگیشان را به بسیار چیزها باز بندند. دانشمندان زندگی خود را به پی کردن و آموختن وقف می‌کنند، هنرمندان وقف خلایق هنری و کوهنوردان وقف صعود به قله فتح نشده، انقلابیون هم زندگیشان را وقف راهی میکنند که در پیش گرفته‌اند.

بر این قرار، آنچه شخص بعنوان هدف خود برمی‌گزیند اهمیت اساسی دارد، زیرا این انتخاب مسیر زندگی او را معین می‌سازد.

آنچه که انسان زندگی خود را بر سر آن می گذارد دو چیز است: يك شخص معین و فلسفه‌ای که او دارد. وقتی بخواهند عقاید کسی را درباره زندگی بدانند از او می پرسند: برای چه کسی بیش از همه احترام می گذارد؟ و اینکه نکته والای فلسفه او چیست؟ از جوابی که شخص باین پرسش‌ها میدهد میتوان دنیائی را که در آن زندگی میکند و فلسفه‌ای را که بدان پایند است دریافت .

در باز بستن زندگی انسان، بصورتی که در آئین بودا است، معنایی عمیق تر هست که در عین حال با علا درجه جنبه علمی دارد. به بیانی ساده، انسان دیرزمانی پویای فلسفه‌ای جاودانی بوده است که با و بیاموزد که چگونه باید زیست و برای چه باید زیست. بسیاری فیلسوفان چه در شرق و چه در غرب راه زیستن زندگی را پی کرده‌اند. این پویائی جریانی است که آنان را به حقیقتی که در جستجوی آنست راه میبرد، و چون پس از تلاشی دیرپا و گران بمقصود رسیدند میخواستند دست یافت خود را عملاً در زندگی روزمره بکار برند.

بر همین قیاس، مفهوم بودائی «وقف» از یکسو مساعی در پی جوئی حقیقت مطلق را در بر دارد از سوی دیگر تلاش برای زندگی‌ای که مبتنی بر آن باشد. از این رو در عبارت «وقف کردن زندگی» منظورمان فداکاری نیست. از خود گذشتگی تنها میتواند به درهم شکستن ایمان مایبناجامد.

غایت تعلق دینی ما عبارت از پروردن و بکار بردن همه قابلیت‌ها و توانهای فطری زندگی است برای زیستن در سشارترین زندگی ممکن. از اینرو است که ما خواهان دست یافتن به تقدس زندگی هستیم، باشد که چنین زندگی پایه صلح و شادی بشر قرار گیرد. این نه تنها غایت آمال و فلسفه بنیانی بلکه معنای واقعی ایمان ما است.

رابطه میان ایمان و ادراک

آئین بودا اعتماد و ادراک را بهیچ روی متناقض نمیداند، برعکس چنین مینماید که این دو مکمل یکدیگرند. بودائیسیم منکر این نظر است که انسان باید چیزی بخاطر آنکه غیر عقلایی یا بیرون از دایره ادراک است معتقد باشد. ایمان در کار ادراک درست ضروری است و ادراک برای ایمان کامل محترم است. شاید تصور شود که اگر میتوانستیم هر آنچه را که در جهان است درک کنیم هیچ نیازی به اعتقاد داشتن نبود. با اینحال، در زمینه علمی، میتوان گفت که ادراک بمثابة خطی منحنی است که بتدریج با خط ایمان تلاقی پیدا میکند .

يك تفاوت اصلی میان ایمان و ادراک اینست که درحالی که ادراک میتواند وجود خارجی پیدا کند و به دریافت مستقلى از موضوع ادراک دست یابد، ایمان، بر موضوع (غایت) خود از طریق سیرمدرکات دینی محیط میشود. در يك کتاب مقدس بودایی ادراک به جواهر و ایمان به ارزش ذاتی آن مانند شده است. این نظریه تا بدانجا پیش میرود که جواهر را به ارزش ذاتی آن می شناسد یعنی (ملاك ادراک را ایمان میداند). ادراک ما از بودائیسیم ارزش واقعی خود را با خلاقیت ایمان ما بمنصه ظهور می رساند. در بودائیسیم ادراک روشنفکرانه یا تحصیلی مطرود و ممنوع نیست، برعکس، چنین ادراکی برای دست یافتن به اعتقاد کامل بکار گرفته میشود.

امر عقلایی و امر وراء عقلایی

رابطه یاد شده میان ایمان و ادراک مبتنی بر دید بودائی از زندگی است. از آنجاکه ادراک عبارت است از کارکرد عقل، ایمان از سطحی از فکر بشر سرچشمه می آید که بسی عمیق تر از عقل استدلالی قرار دارد.

در طول تاریخ مسیحیت، ایمان و عقل دو چیز متناقض بشمار آمده اند. زمانی این دو منافی یکدیگر بوده اند و زمانی هم بینشان سازش برقرار شده است. امروزه ایمان و عقل به بن بستى غیر قابل برگشت رسیده اند. این عقیده رایج که استدلال را عقلایی و ایمان را غیر عقلایی میداند دوگانگی عقل و ایمان را تشدید کرده است. الهیات مسیحی در بسیاری جهات به مکتب عقلایی (راسیونالیزم) جدید تسلیم شده، و این تاحدی بر سطح آن بوده است که الهیات مسیحی به حد کفایت عقلایی نیست.

عقل و استدلال، که از کشف دکارت از «اصالت فکر» آغاز میشود، سرانجام پایه فلسفی علوم جدید شده است. بر پایه آنچه که بعدها «تشکیک دکارتی» نام گرفت، دکارت خود را ناگزیر کرد که در هر فرض ممکن شک کند، و با این کار سرانجام چیزی را دریافت که هرگز نمیتوانست در آن شک برد و آن عبارت از این اصل بود: «فکر میکنم، پس هستم». این اصالت نفس فکر اصل نخستین فلسفه او شد و بعدها اصل اولین فلسفه جدید.

عقل بدها مهم است، نیرویی است که بوسیله آن انسان میتواند حقایق گونه گونه را آنطور که هستند دریابد. با اینحال «عقل» تنها جزئی از فکر بشر است، میتوان آنرا به امواج اقیانوسی ژرف و پهناور مانند کرد. درجه محدود نفوذ عقل را از همین جا میتوان دریافت که آن مهارى قطعی بر تمایلات غریزی بشر ندارد. امیالی که بشر آنها را بقوه عقل خود

از مهار خدا آزاد کرده است بر آنند که نه تنها خود عقل بلکه خود آدمی را برده سازند. این امر آشکارا بسیاری جنبه‌های ناخوشایند تمدن کنونی ما را موجب شده است. بنابراین، اینک این برای ماهیت ضرورت را دارد که زوایای اندیشه آدمی را بکاویم، باشد که انسان مهار بر تمایلات خویشتن را باز یابد. چنین تلاش دینی برای پویایی ژرفای ناآگاه فکر غیر عقلایی نیست بلکه فوق عقلایی است.

ایمان بودائی قلمرو هائی را که عقل میتواند بر آن‌ها بتابد وهم قلمرو هائی را که عقل را در آنها راه نیست در برمی گیرد. این اعتقاد تنها تا جائی عقلایی می نماید که قلمرو پرتوانوار عقل باشد. تنها چنین اعتقادی دینی میتواند تابدا نجا پیش رود که نیروی عظیم زندگی را که در ژرفای درون آدمی است آزاد سازد.

در نگرش ایمان وشک، شک باید بطور مثبت چون وسیله ای برای نیل به حقیقت غائی بکار گرفته شود. و نباید بخودی خود غایت قرار گیرد. واقعیت مطلق که بر همه شک‌ها ذالب می آید مسلماً چنان چیزی است که انسان میتواند همه ایمان خود را بر آن نهد. چنین اعتقادی میتواند به انسان آن نیرویی را ارزانی دارد که همه امیال خود را مهار کند و حتی بر خود پرستی چیره شود.

پی کردن موضوع ایمان

بودائیسیم مورد اعتقاد خود را در قلمرو وسیع وعمیق زندگی انسان که بیرون از دسترس عقل فرار دارد می جوید. تمامیتی که زندگی بشر نام دارد دامنه ای از رویه آگاه عقل آدمی (عقل بیدار) فراتر میرود و قلمروی وسیع را که در زیر این قشر است می پوشاند.

یونگ (C. G. Jung) يك وجدان ناآگاه جمعیتی را تعریف می کند که حتی ژرف تر از وجدان ناآگاه فرد قرار دارد، عمیق ترین وجدان ناآگاه که همه نزع بشر در آن سهیمند.

دکتر آرنولد جی. توین بی (Arnold J. Toynbee) همین نظریه را با عبارت «جنبه روحانی جهان هستی» بیان کرد. قلمرو روحانی زندگی بشر بهمان پهنه «جنبه مادی جهان هستی» است.

بودائیسیم همین خط اندیشه را دنبال می کند. اما در این راه بسی ژرف تر میرود. در آئین بودا عقیده بر اینست که در عمیق ترین زاویه وجود زندگی هر فرد کاملاً هم بسته با کل زندگی موجود در جهان هستی است. برای روشن ساختن این حقیقت زندگی، بودائیسیم نظریه

«شعورهای نه گانه» را عنوان کرد. اصطلاح «شعورهای آگاهی‌ها» (Consciousnesses) که در اینجا می‌آید بمعنی شعور در برابر «قشر مادون شعور» (قشر ناآگاه) نیست، بلکه عبارتست از عقل بشر در تمامیت خود. از این نه آگاهی؛ هفتمین شعور یا شعور manas معادل «اصالت فکر» دکارث یا عقل است. با اینحال شعور manas به مادون قراردادهای شاعر عقل هم گسترش می‌یابد، یعنی به ژرفایی که عقل نمیتواند به آنجا برسد. در زیر فکر آگاه، گرداب‌هایی از امیال ناآگاه وجود دارد: میل به قدرت، تمایل به شهرت و دانستن چیزها، انگیزه‌های بدی و مانند آنها. این زیره‌های ناآگاه عقل مانند آن چیزی است که «یونگ» آنرا «وجدان ناآگاه فردی» میخواند.

ورای سطح فردی زندگی قلمرو جمع‌ی حیات قرار دارد که در آنجا کل عالم هستی در یک تمامیت عظیم و یکتا که در جوش و جنبش مدام است ترکیب میشود. این را بودائیسیم «آگاهی هشتم» یا شعور alaya میخوانند. این آگاهی جریان تداوم ابدی زندگی را، که عبارت از دوره‌های بی‌وقفه زاده شدن و بودن و همیطور همه موجودات خواه دارای حواس و خواه غیر آنست، درمی‌نوردد.

به تعبیر بودائیسیم، شعور alaya توانهای زندگی فردی را که بمثابة دانه‌هایی است که حیات از آن می‌روید شامل است. این قلمرو زندگی از دونیروی متضاد که یکی سازنده و دیگری ویرانگر است ترکیب میشود. نیروی روحانی «شفقت» معطوف به سازندگی است و زندگی را سرشار می‌کند، در حالیکه انگیزه‌های شیطانی موجب انهدام زندگی اند. این دونیروی مؤثر و متضاد همه جلوه‌های حیات را در جنب و جوش پیوسته نگهدارند. کم‌توان شدن نیروی رحمت بیدرتنگ به نیروهای اه‌ریمتی فرصت میدهد تا زورمند شوند. بازایستادن در این رده زندگی انسان حالتی باز می‌سازد که بسیار دشوار میتوان آن را مهار کرد.

بر این قرار، پی‌جویی بودایی برای مورد اعتقاد یا موضوع ایمان به هشتمین آگاهی یا شعور alaya انجامید، یعنی قلمروی که کارکرد نفس حیات عالم هستی را شامل می‌گردد. سپس در نهایت امر، دیدگان روشن بین بودائیسیم متوجه يك اصل اساسی شد که آن در عین حال پایه و مایه کل جهان هستی و حاکم بر تکوین و عدم هم چیزها است. بودائیسیم این اصل را «نهمین آگاهی - جایگاه راستین جوهر فکر» میخواند. این اصل

«بوداگری» (Buddhahood) یا طبیعت بودا هم نامیده میشود. بودائیسیم هنگامی توانست به هدف راستین ایمان دست یابد که وجود نهمین آگاهی، یا درمعنی خود بوداگری، را دریافت.

پذیرش جدید فلسفه غرب از عقل مبتنی است بر تفکر عمیق، که در بودائیسیم عبارت خواهد بود از شعور manas. حتی عده کاملاً معدودی هستند که ایمان خود را مطلق بر تمایل جنسی یا بر میل به قدرت می نهند. باز کسانی هستند که نیروی شفقت یا عشق به بشریت را پیش می کشند، یعنی نیروی پرمسایه‌ای که شعور alaya از آن انباشته است.

از بحثی که رفت روشن است که همه موارد اعتقاد بشر بطور یکسان بر یکی از کیفیتها و عوامل گونه گونی که در حیطه زندگی انسان میباشند استوار بوده است.

مورد ایمان بودایی، همانطور که گفته شد، يك اصل اساسی است که زیربنای زندگی آدمی است -- اصلی سرشار از ترس و توان، و قدرتی به عظمت کل عالم هستی.

از آنجاکه بودائیسیم به این يك اصل اساسی جهان هستی ایمان دارد، میتوان آنرا دینی یکتاپرست دانست. از سوی دیگر - از آنجاکه این يك اصل دارای نیروی نامتناهی و جوهر حاکم بر همه آنچه‌هایی است که در جهان است، بودائیسیم را مبنی بر شرک نیز میتوان خواند، زیرا که این اصل اساسی کل نظام گیتی را فرا می گیرد و در هر چه در آنست می دمد. به عبارت دیگر بودائیسیم فلسفه‌ای است که این دو جنبه را هر چه بیشتر پروراند و آنها را در حداعلای وجودشان متحد ساخت.

اصل اساسی، یعنی بوداگری، با نیرویی از رحمت سرشار است، و این نیرو چنان عظیم است که کل جهان را در قلمرو خود دارد، و نیز آنرا خردی نامتناهی است که میتواند به بشریت توان آن دهد تا در هر زمان راه آینده را به پهنه بگشاید. رحمت و خرد مظاهر آئین بوداهستند. بودائیسیم ایندورا کردارهای طبیعت روشنگر زندگی می شناسد. این کردارهای سرشار بوداگری که پر است از جلوه حیات، نیروهای بنیانی اند که به همه مظاهر زندگی توان حرکت میدهند. بوداگری همواره در کار معارضه با نفس پرستی است، یعنی آنچه که ویرانگر زندگی است. جهان همچنین استعدادی را در نهاد خود دارد که زندگی را به رنج و ویرانی برد. بودائیسیم این کیفیت را طبیعت ضاله زندگی مینامد.

در حیات موجود در جهان هستی، طبیعت روشنگر پیوسته بر سر طبیعت ضاله در کار است و کاربرد این طبیعت تاریکی گرا را به نیرویی زندگی ساز برمیگرداند. کیفیت پرتلاش بودائی گری در اینست .

از سوی دیگر، در هشتمین قلمرو که آنرا شعور *alaya* میخوانیم، طبیعت روشنگر و طبیعت گمراه بر تریب چون نیروهای معارض رحمت و ویرانگری رخ مینماید.

تا اینجا بحث به سیری که بودائیسیم در جستجوی مورد ایمان داشته است پرداخته‌ام. وقتی بحث به اصل غائی حیات عالم میرسد، به فعالیت علمی متوجه میشود: یعنی به مسیر انقلاب بشری مبتنی بر بودائی گری. این موضوع را باختصار شرح میدهم:

بودائیگری از اعماق حیات انسان سر میزند. در این برآمدن از لایه شعور *alaya* و از لایه شعور *manas* میگذرد و در غایت امر در دنیای آگاهی جلوه می کند، و امیال و عقل را با شفقت خرد می‌آراید. اینجا است که طریق بیماندی که بودائیسیم از آنرا امیال را مهار می کند دیده میشود. بوداگری همچنین کارکرد عقل را تقویت می کند، بآن توان می دهد که جهان خارج را روشن تر دریابد. به بیان دیگر استدلال منطقی از این راه با خردی که واجد قوه درک مستقیم است و جوهر بوداگری دارد تقویت می شود.

چنین خردی سازنده مستقیماً در طبیعت اساسی همه چیز رسوخ می کند. وقتی عقل می تواند بیاری چنین خردی ادراک کند، یعنی هنگامی که عقل با بوداگری آراسته شده است، نیرویی زندگی ساز میشود و بصورت قدرتی درمی آید که ارزش عظیم در آنست. این همانست که بودائیسیم آن را فعالیت علمی بودائی گری می نامد.

سیر پیوسته فلسفه بودائی دو جریان را تکرار می کند: یکی بازگشت به اصل اساسی و دیگری هموار شدن برجریانی مبتنی بر این اصل. با این کار، فلسفه بودا بسیر مراحل و منازل در طریق انقلاب بشری ادامه می دهد؛ بر خود پرستی که در زندگی آدمی غریزی است چهره می شود و اعمال طبیعت ضاله او را به توان نامحدود زندگی ساز مبدل می کند.

پس آن راه و روش ویژه ای که بما امکان میدهد به جوهر حیات خود برسیم و نیروی عظیم بودائی گری را که در اصل اساسی هست بظهور برسانیم چیست؟ چه شرایطی این کار را میسر می سازد؟

بودائیسیم، در تامل و وسیله ای برای راه یافتن به نهایت ژرفای حیات آدمی، يك میل اصلی را که در ذات زندگی انسان نهفته است روشن می سازد. این میل اصلی، بی شباهت به-

دیگرامیال که همه بی استثناء در رویه زندگی پدیدار میشوند، پیوسته در ذات آدمی به درون می رود تا آنکه به اعماق باطنی زندگی بشر برسد. این راه میل دینی می خوانم.

میل دینی انگیزه ای است که انسان را وامی دارد تا سرزمین جادویی زندگی و جهان هستی یعنی دنیای و رای عقل - رانجوید، و آدمی را به تلاقی با آن رازراه می برد. ایمان بودایی بر روی میل دینی عمل می کند و پیشرفت آن را تسریع می نماید.

در آغاز گفتیم که ایمان بودایی یعنی وقف کردن زندگی انسان - ایمان بودایی تمایل دینی را به روش می نهد و آن را به صحنه حیات عالم می آورد، و با این کار نیمه پیشین وقف را کامل می کند.

این جریان به زندگی فرد امکان می دهد که حیاتی سرشار از انتظام عالم هستی باشد.

هنگامی که حیات فردی بشر در گذارش کامل با حیات جهانی از هوای هستی پرمیشود، مجرای میان فرد و جهان هستی گشوده شده است. از این راه بوداگری می تواند، همچون موجی که در میان گرداب درجوش و روش است بزنگی آدمی جریان پیدا کند و فرد را در نیمه دوم وقف نفس خود - یعنی در راه فعالیت عملی مبتنی بر بودائیگری - قرار دهد.

موضوع پرستش

گفتم که در کاربرد بودایی این همان اعتقاد است که میل دینی یعنی میل اصلی همه افراد بشر را بیدار و بفعالیت وادار می کند. برای آنکه ایمان تمایل اصلی را به کار آورد و آن را با حیات جهان هستی بیامیزد باید روش کاملی وجود داشته باشد. بطور کلی ایمان موضوعی دارد که خود را بسوی آن متوجه می کند. بر همین قیاس، ایمان بودایی باید زندگی جهان هستی (یعنی بودائیگری) را هدف خود سازد.

حیات عالم بصورتی تغییرناپذیر در اعماق هر زندگی فردی انسانی درجوش است. با اینحال، برای توانا ساختن فرد انسان بدریافتن طبیعت بودا، آنچه که زندگی او را یاری می کند و روح می دهد، باید نوعی صورت خارجی از خود بوداگری وجود داشته باشد؛ مسأله عادتاً چنان نومی دانه در کوری امیال گوناگون و فشارهای نفس پرستی هستیم که نمی توانیم به طبیعت بودا در فطرت زندگی خود قرار دهیم.

برای مردم نسبتاً آسان است که امیال، نفس پرستی و حتی عقل را دریابند، و ایمان خود را بسوی آنها بدارند، اما بسی دشوار است که بوجود بوداگری بی برند، ایمان یافتن با آن بکنار. مردم نمی توانند به چیزی ایمان آورند که نه آنرا دریافته و نه با آن پایبندند.

بودائیسیم این مسأله را به راهی درست گشوده است. آئین بودا زندگی پیوسته به نظام

علم هستی را که همان بودائی گری باشد، دریک نمود بیرونی جلوه داده است تا قوه ادراک بشری بتواند آن را دریابد. به تعبیر دیگر بودائیسیم شیوه ای را برقرار داشت که بیاری آن انسان می تواند بودائیگری را با ظرفیت محدود ادراک و رفتارهای زیستی خود دریابد.

یکی از برجسته ترین رفتارهای حیاتی انسان شاید توانائی او در بکار بردن زبان و سخن است. زبان حاصل عقل است، انسان آن را بتواند وسیله ارتباط، یعنی برای بیان مقاصد خود، توصیف رفتارهایش و مبین عقایدش، بکار میبرد. خلاصه آنکه زبان به آدمی توان آن می دهد که چون یک بشر واقعی زندگی کند.

بودائیسیم در کار تجسم دادن کامل و درست به این زندگی وابسته به نظام عالم، یا بودائیگری، هم عقل و هم سخن، یعنی ویژگی های بیگانه حیات آدمی را بیاری گرفت. این خود نشانه تأکیدی است که آئین بودا بر عقل انسان و بر کارکرد آن یعنی ادراک می نهد. این معنی همچنین منش بی پیرایه ای را که بودائیسیم در پی ایجاد ایمان استوار بر کاربرد کارائی های انسان اختیار می کند، نشان می دهد. آئین بودا در این راه موضوع ایمان را به صورتی مطرح ساخت که آدمی بتواند آن را به آسانی با احساس خود دریابد و با سخن خود بوصف آورد.

موضوع ایمان در آئین بودا چیزی جز خود زندگی وابسته به نظام عالم نیست. به بیانی دیگر آن عبارتست از اصل اساسی که در زیر بنای این زندگی قرار دارد. ایمان به این پرستیده لزوماً تمایل دینی را در زوایای فکری بشر به کشش واهی دارد. و با این تمایل اصیل خود به موضوع ایمان راه میبرد. نیاز به گفتن ندارد که چنین راه بردن به نفس خود، یعنی هدایت بمقصود بی وجود راهبری، طبیعت اصلی مضمردرمیل دینی است.

رجعت به زندگی وابسته به نظام عالم در عین حال عبارتست از بازگشت ببودائیگری در حیات فردی. ایمان یافتن به موضوع پرستش یعنی گدازش و آمیزش شخص با قانون اساسی و قطری حیات است.

بر این قرار، موضوع پرستش همانا جوهر آئین بودا است - اعتقاد آدمی به این معنی نقطه آغازین رفتارهای اوست، که بنوبه خود راه را برای وی هموار می سازد تا بودائی-گریش را به جلوه در آورد. و طریق زهد و سیرمدرکات بودائی را تا پایان ببیماید.

باز بستن زندگی انسان به موضوع پرستش در نهایت امر او را توان آن می دهد که براه دگرگون ساختن زندگی بگردد.